

تمامیت خواهی شاعرانه در برابر توتالیتاریسم ایده‌نولوژیک

بهروز صفدری

این یادداشت را در پاسخ به سؤال دوست عزیزم حسن مرتضوی در ارتباط با متن «نقص فکر» در صفحه‌ی فیس بوک نوشته‌ام.

پرسش حسن ترکیبی از چند پرسش است: من چه چیزی را جایگزین منطق «یا، یا» می‌کنم؟ پیوند مفروض ساختاری میان غرب ریاکار و بینادگرایی اسلامی را چگونه نشان می‌دهم؟ و سرانجام این که اصولاً دیدگاه خاص من برای فراتر رفتن از این دو وجهی‌های‌های کلیشه‌ای چیست؟

پیش از هرچیز اگر از این پرسش‌ها مسئله‌ی معروف «چه باید کرد» استنباط شود، باید بگویم پاسخ من هر چه باشد پاسخی «لنینیستی» نیست! یعنی اول باید فاعل و فعل و مفعول معلوم باشد: کی، در چه کجا و در قبال چه مسئله‌ای آن را طرح می‌کند. و به خصوص این که فاعل مفرد است یا جمع. من چه باید بکنم یا ما چه باید بکنیم؟ در قبال مسئله‌ی جمعی، من تشخیص و تصمیم و عمل را فرایندی جمعی می‌دانم.

اما در حیطة‌ی تبادل نظر ما در این جا، فکر می‌کنم منظور بیشتر برداشت‌ها و ارزیابی‌های فردی من در باره‌ی مسئله‌ی یادشده باشد. گمان می‌کنم از خلال

همان چند یادداشت کلیتی از دیدگاه و ارزیابی خودم را گفته باشم. این پرسش که چه چیزی را جایگزین «یا، یا» می‌کنی؟ برایم به‌خوبی قابل فهم نیست. مثل این است که من بگویم اصلاً رأی‌گیری انتخاباتی را قبول ندارم و از من پرسیده شود چه کسی را نامزد انتخابات می‌کنی.

پس بهتر است مجموعه‌ی پرسش را از زاویه‌ی دیگری در نظر بگیرم:

گمان می‌کنم نخست بهتر باشد دو بخش اول و آخر این پرسش را به هم بیامیزم و بکوشم به آن پاسخ دهم. پرسش میانی، یعنی ارتباط و یکپارچگی ساختاری و ماهوی شکل‌های گوناگون و رقابتی قدرت‌های اقتصادی - ایده‌نولوژیک در سطح سیاره، پاسخ مبسوط‌تری می‌طلبد. و از قضا کوشش‌های پرازش خود حسن در ترجمه و ارائه‌ی آثار روشنگرانه می‌تواند بخشی از استندهای من برای چنین پاسخی باشد! ولی به هر حال استناد اصلی من به عناصر تحلیلی آثار سیتواسیونیستی است، که عصاره‌ی آن در کتاب «جامعه‌ی نمایش» و «تفسیرهایی در باب جامعه‌ی نمایش» آمده است. درست است که از لحاظ تاریخی، نمونه‌های مورد استنادگی دویور، برای نشان دادن ادغام‌یافتگی نمایش [ذات سرمایه و استیلای اجتماعی آن] در سطح جهانی بیشتر بر اتحاد ساختاری بلوک شرق و غرب بوده، اما آثار راثول ونه‌گم، از ابتدا تاکنون به نظر من تحلیل کافی از سرشت درهم‌تافته‌ی اشکال گوناگون اقتصادی - ایده‌نولوژیک قدرت در سطح جهانی را به دست می‌هد.

ولی راستش، من علاقه و اصرار خاصی به «اثبات نظری» این پیوند، چه ساختاری چه غیرساختاری، ندارم. شاید پنجاه شصت سال پیش، قلدری ایده‌نولوژیک استالینیست - مائویست‌ها، تشکیلات عریض و طویل‌شان و رخنه‌ای که در اذهان داشتند مبارزه و «افشاگری» دروغ‌شان را ضروری ساخته بود، و چه انرژی و نیرویی از سوی منتقدان در اقلیت وقف و صرف «نشان دادن» این امر شد که رژیم‌های اقتصادی - سیاسی روسیه و چین و اقمارشان

ذاتی استثماری، اقتداری و ضد انسانی دارند. و بر پایه این معیار، یعنی مبارزه برای رهایی انسان و زندگی از چنگِ مناسباتِ بهره‌کشانه، دو اردوگاهِ شرق و غرب، به رغم تنوع و تمایز اشکالِ اجرای استثمار، ماهیتِ یکسانی دارند. اما وضعیتِ کنونی جهانی نسبت به آن زمان تغییر کرده است. رقابتِ کرم‌لین - واشنگتن - پکن حالا دیگر بسیار عیان‌تر و غیر ایده‌ئولوژیک‌تر از سابق شده است، یا به عبارت دیگر هیچ ایده‌ئولوژی دیگری جز سرمایه‌داری ندارد. خداها و معابدشان همه بنده و تابعِ خدایی یگانه شده‌اند: سرمایه و بورس. انتفاع و سودجویی از زمین و زمان و به هر قیمتی.

جنگ مذهبی‌ای که راه افتاده، جنگ میان بدیل‌های (واقعی یا کاذب) متفاوت نیست. اداره‌کننده‌گان کعبه در عربستان، بیت معظم آل سعود، کعبه‌ی آمالی جز بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ندارد و در عین حال پرورشگاه طالبان و داعش است.

بربریتی که سرمایه خلق کرده چنان گول‌زننده است که حتا خالقان خود را می‌فریبد. نیهلیسمی که سرمایه‌داری در آن غوطه‌ور است آدم و عالم را در عمل به آستانه‌ی نابودی کشانده است. تخریبِ سودآور، ذاتِ کاپیتالیسمی است که مدت‌هاست در حال احتضار است، حتا شکل‌هایی تازه از کاپیتالیسم تلاش می‌کنند، مثلاً با ایده‌ئولوژی اکولوژیکی، این محتضرِ مرگ‌آفرین را نجات دهند.

برخلاف طرحی که داشتم، و می‌خواستم این بخش از موضوع را به بعد موکول کنم، بی‌اختیار اشاره‌هایی به آن کردم. بزودی کتاب «بین‌الملل نوع بشر» را روی سایت شخصی‌ام می‌گذارم تا خوانندگان علاقمند با استنادهای من بیشتر آشنا شوند. ولی به هر حال، در همین فرصت هم می‌توانم این را اعلام کنم: بنیادگراییِ این قرن با قرون گذشته متفاوت است. با وجود ریشه‌های فرهنگی و ذهنی در درونِ جوامعِ مسلمان، ایجادِ گفتمان بنیادگرا و تلاش

ویران‌بار برای اجرا و اعمال آن، بدون پیوند با مناسبات اقتصادی - سیاسی سرمایه‌داری ممکن نبوده و نخواهد بود. تعصب و جهالت مدرن با تعصب و جهالت دیرینه‌ی سنتی یکی نیست. سرنوشت همه‌ی جوامع را اکنون فقط بت سرمایه‌رقم می‌زند. حتا اگر این بت‌ها یک‌دیگر را بدرند، باز در شکم انتفاعی سرمایه‌گوارده می‌شوند. مناسبات استثمار حاکم بر جهان مسبب همه‌ی جنایت‌ها است و ذهن و دست همه‌ی قاتلان را نظام ضدانسانی استثمار به آلت قتاله مسلح کرده است.

ادامه‌ی این بخش از پاسخ‌ام را موکول می‌کنم به بعد، لااقل پس از ارائه‌ی متنی که قبلاً در این باره نوشته‌ام.

اما، منظور من از فراگذشتن از منطق «یا، یا»، بیشتر رویکردی روانی و هستی‌شناسانه است. زمانی با استناد به کتابی مشتمل از مکاتبات هانری میلر و دوستش میکائیل فرانکل، آن را منطق هاملت نامیدم. موضوع پیچیده و حساسی است. معمولاً رادیکالیسم را نوعی افراط در «یا رومی روم یا زنگی زنگ» تعبیر کرده‌اند. اما معنایی که مد نظر من است، از رده‌ی این گونه مکانیسم‌های ذهنی نیست. آنچه دلخواه من است عدالت رایج (عدل و معدل گرفتن، یا حد وسط بودن و اعتدال) نیست، یا مثلاً برداشت جامعه‌شناسانه از آن، طبقه‌ی متوسط، یا از لحاظ سیاسی میانه‌روی. نقد من متوجه یک قالب ذهنی و روانی است که از «یا خدا یا شیطان» گرفته تا «یا استقلال یا پرسپولیس» را در برمی‌گیرد. یعنی نوعی احساس امنیت با ایمان به منطق «یا صفر یا یک» که عقلانیت مکانیکی - کامپیوتری تمدن کنونی را تشکیل می‌دهد. فاصله‌گیری از این منطق و دست‌گاه ذهنی را نیچه «شور فاصله» و شارل فوریه «فاصله و کنار بودن مطلق» می‌نامد. یعنی ساختن یک ذهنیت فردی برای مقاومت و آفرینش. یعنی بازی نکردن در بساط و با قواعد بازی ایده‌ولوژی‌ها و گزینه‌هایی که به ما تحمیل می‌کنند. تازه

آن وقت است که ذهنیتِ رهاشده از قالب‌های تعیین‌شده با بی‌کرانگی همه‌چیز مواجه می‌شود. یا آن‌چه ریلکه «گشودگیِ مطلق» می‌نامد.

در این گشودگی، جایی برای دوآلیسم‌ها، دوگانه‌انگاری‌هایی که در طول تاریخ طبقاتی بر اذهان چیره بوده‌اند، باقی نمی‌ماند.

فراگذشتن از ذهنیت و منطقِ معروف به سیاه و سفید، که توتالیتاریسم ذهنی حاکم بر انسان از خودبیگانه در جامعه‌ی استثماری است، ورودیه‌ای است به سوی تمامیت‌خواهی انسانی. افقی که شعر و شناخت، عشق و رهایی و زندگی در آن به سوی بی‌کرانگی است.

در این چشم‌انداز، جدایی‌ها و دوگانه‌باوری‌هایی چون عین - ذهن؛ واقعیت - خیال؛ ماده - ایده؛ حرف - عمل؛ و ... از میان می‌رود.

امیدوارم در این مختصر توانسته باشم به پرسش و خواسته‌ی دوست عزیزم به اجمال پاسخی درخورِ علاقه‌ی دیگر خوانندگان داده باشم.